نقد و ردّی مختصر

بر

تضعیفِ حدیث سَبْرَة بن مَعْبَد رضي الله عنه :

(مُرُوا الصَّبِيَّ بالصلاةِ إذا بلغَ سبعَ سِنينَ، واذا بلغَ عَشرَ سِنينَ فاضربوه عليها)

نویسنده: أبو حَسّان

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله، والصلاة والسلام على نبينا محمد، وعلى آله وصحبه ومن اهتدى بهديه إلى يوم الدين. أما بعد ...

چند روز پیش مقاله ای از یکی از برادران بزرگوار ومحترم در فضای مجازی منتشر شده، که در آن حدیث معروف: (مُرُوا الصَّبِيَّ بالصلاةِ إذا بلغَ سبعَ سِنِينَ، واذا بلغَ عَشرَ سِنِينَ فاضربوه عليها) را تضعیف کرده بودند.

ایشان این حدیث را از طریق دو صحابی (سبرة بن معبد) و(عبد الله بن عمرو بن العاص) رضی الله عنهم آوردند، و هر دو را تضعیف نموده؛ وبنای تضعیف هر حدیث را بر ضعف یکی از رواة قرار دادند.

من در این عجاله فقط حدیث: **(سبرة بن معبد رضی الله عنه)** را مورد بحث قرار میدهم وبا توجه به قواعد محدثین وقواعد معروف جرح وتعدیل بدان می پردازم، وحدیث **(عبد الله بن عمرو بن العاص رضی الله عنهما)** را به خاطر کمبود وقت، وبه سبب اینکه برخی از دوستان به آن پرداخته بودند از آن صرف نظر می کنم، به خصوص که شهرت روایت **(عمرو بن شعیب عن أبیه عن جده)** واستناد علما به آن، جایی برای پرداختن به آن باقی نمی گذارد؛ بسیاری از محدثین ابتدا از امام علی بن المدینی تا ابن حجر وبعد از او نص بر قبول این سند گذاشتند؛ وامام نووی رحمه الله قبولِ آن را به محققین محدثین نسبت می دهد؛ وامام ذهبی آن را در بالاترین درجه ی احادیث حسن قرار می دهد؛ وحتی اگر أسوأ الاحتمالات را تصور کنیم و او را بر اساس آراء علمای دیگر تضعیف کنیم، با وجود توثیق ذهبی وابن حجر وسایر ائمه گمان نمی رود کسی آن را از درجه اعتبار ساقط کند، در این مورد به این اندک بسنده می کنم، و نکات متعلق به حدیث **(عبد الملک بن الربیع بن سبرة، عن أبیه، عن جده)** را با توجه به اقوال واستدلالات این استاد بزرگوار، در هشت نکته بیان خواهم نمود:

نکته ی اول: حکم ذهبی درباره ی عبد الملک

نکته ی دوم: تضعیف ابن مَعین

نکته ی سوم: تضعیف ابن حبان

نکته ی چهارم: کلام ابن القطان

نکته ی پنجم: خلاصه ی حکم (عبد الملک)

نکته ي ششم: علمایي که حدیث عبد الملك را حسن یا صحیح دانسته اند.

نکته هفتم: عبارات برادر بزرگوارمان در تفسیر (ضرب)

نکته هشتم (پایانی): وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

قبل از پرداختن به تفصیل موضوع، لازم به ذکر است که مقاله ی کامل برادرمان را در دو صفحه ی آخر قرار دادم، اما اینجا سخن ایشان را در مورد (عبد الملك بن الربيع بن سبرة) ذکر می کنم وبدان می پردازم؛ ایشان می گوید:

۱. عبدالملک بن ربیع بن سبره:
ذهبی در میزان الاعتدال گفته: ان شاءالله صدوق است. (۶۵۴/۲) وی همچنین او را در کتاب «دیوان الضعفاء والمتروکین» ذکر کرده است.
یحیی بن معین گفته: ضعیف است. وقتی از ابن معین دربارهٔی روایات عبدالملک از طریق پدرش پرسیده شد، گفت: همگی ضعیف‌اند. (میزان الاعتدال، ذهبی، ۶۵۵/۲).
ابن قطان در «الوهم والإیهام» (۴/ ۱۳۸) گفته: شاید حدیثش حسن باشد. نیز گفته است: حتی اگر مسلم احادیثش را آورده باشد، قابل احتجاج نیست. (میزان الاعتدال، ذهبی، ۶۵۵/۲).
ابن حبان او را بسیار منکرالحدیث نامیده است. ابن الجوزی در «الضعفاء» ذکرش کرده است. (تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، مزی، ۳۰۵/۱ و ۳۰۶).

واینک تفصیل موضوع:

نکته ی اول: حکم امام ذهبی درباره ی عبد الملک

ایشان می گوید: ذهبی در میزان الاعتدال گفته: ان شاءالله صدوق است. (۲/ ۶۵۴) وی همچنین او را در کتاب «دیوان الضعفاء والمتروکین» ذکر کرده است.

می گویم:

اولاً: امام ذهبی در 4 کتاب نام (عبد الملک) را ذکر کرده: 1- میزان الاعتدال 2- دیوان الضعفاء 3- المغنی فی الضعفاء 4- الکاشف.

در هیچ یک از کتابهای مذکور امام ذهبی شخصًا (عبد الملک) را تضعیف نکرده است؛ بلکه تضعیف را به یحیی بن معین نسبت داده است. و در کتاب (المیزان) به او **(صدوق إن شاء الله)** گفته، ودر (المغنی) حکم **(صدوق)** را به او داده است، اما در کتاب (الکاشف) که یکی از مهمترین کتب ایشان وخلاصه حکم رجال کتب ستة است، حکم شخصی خود را در باره ی ایشان **(ثقة)** می گوید.

و شایسته است بدانیم که یکی از اهدافی که امام ذهبی در کتاب المیزان دنبال می کند دفاع از بعضی از رواة است که بدون سبب تجریح شده اند؛ ایشان در مقدمه ی میزان الاعتدال خود میگوید: "وفيه –أي في الميزان– من تُكلم فيه مع ثقته وجلالته بأدنى لين، وبأقل تجريح، فلولا أن ابن عدي أو غيره من مؤلفي كتب الجرح ذكروا ذلك الشخص لما ذكرتُه لثقته، ولم أر من الرأي أن أحذف اسم أحد ممَّن له ذكر بتليين ما في كتب الأئمة المذكورين، خوفاً من أن يُتعقب عليّ، لا أني ذكرته لضعف فيه عندي".

بنابراین امام ذهبی (عبد الملک) را تضعیف نکرده است، بلکه او را (ثقة) واگر پایین ترین احتمال را بگیریم او را (صدوق) می داند.

ثانیًا: نویسنده مقاله همین تصرف را درباره ی ابن الجوزی تکرار کردند؛ وگفتند: ابن الجوزی در «الضعفاء» ذکرش کرده است؛ وبعد از آن آدرس تهذیب الکمال را داده اید.

می گویم: ابن الجوزی نیز تضعیف یحیی بن معین را نقل کرده، وانصاف وامانت علمی این بود که آن را نقل می کردند. وآدرس تهذیب الکمال را دادند، در صورتی که امام مِزی اسمی از ابن الجوزی وابن حبان نبرده است.

ثالثًا: از حرف ایشان اینگونه بر می آید که لفظ (صدوق) را جزو الفاظ جرح می دانند؛ و این در ترجمه ی عبدالملک و عمرو بن شعیب هر دو ظاهر می باشد.

اگر چنین است بدون شک اشتباهی است بس بزرگ، زیرا لفظ (صدوق) از الفاظ تعدیل می باشد، نزد ابن أبی حاتم در درجه دومِ الفاظ تعدیل بعد از (ثقه) می باشد؛ ونزد ذهبی وعراقی در درجه ی سوم ونزد ابن حجر در مرتبه چهارم قرار دارد؛ ومحدثین در دلالت وحکم حدیثِ راویِ صدوق دو نظر دارند:

گروه اول: حدیثِ راویِ (صدوق) را (حسن لذاته) می دانند. واین نظر بسیاری از محدثین می باشد؛ و امام ذهبی وابن حجر ودیگر ائمه این قاعده را تصریح می کنند.

گروه دوم: ضبطِ راویِ (صدوق) را در درجه ای پایین تر از (ثقه) می دانند؛ ولهذا می گویند: باید به دنبال قرینه ای برای متأکد شدن از صحت ضبط او بود.

از نظر گروه اول که حدیث (عبد الملک) حسن لذاته می باشد، وما به آن نمی پردازیم؛ اما فرض را بر اساس رأی گروه دوم می گذاریم که آیا این راویِ صدوق (عبد الملک) در این حدیث منفرد می باشد یعنی هیچ راویِ دیگری آن را روایت نکرده است؟ که بدون شک حدیث (عمرو بن شعیب) دلالت بر ضابط بودن (عبد الملک) در این حدیث می دهد.

شاید بگویید که عمرو بن شعیب نیز متکلم فیه است؛ می گویم: محدثین به این قضیه تصریح دارند که در متابعات وشواهد ما دو مسأله داریم: (خطأ محتمل)، و(خطأ راجح)، خطأ راجح در راوی و روایت قابل تقویت نیست مثل اینکه راوی متهم به کذب باشه، یا اصل آن روایت اشتباه باشد؛ اما خطأ محتمل ضعفی است که قابل جبران است، که ضعف (عبد الملک) و(عمرو بن شعیب) هر دو محتمل می باشد ولهذا همدیگر را تقویت می کنند. امام عراقی می فرماید:

فَإِنْ يُقَلْ: يُحْتَجُّ بِالضَّعِيْفِ ... فَقُلْ: إِذا كَانَ مِنَ المَوْصُوْفِ
رُوَاتُهُ بِسُوْءِ حِفْظٍ يُجْبَرُ ... بِكَوْنِهِ مِنْ غَيْرِ وَجْهٍ يُذْكَرُ
وَإِنْ يَكُنْ لِكَذِبٍ أَوْ شَذَّا ... أَوْ قَوِيَ الضُّعْفُ فَلَمْ يُجْبَرْ ذَا

نکته ی دوم: تضعیف ابن مَعین

ایشان کلام یحیی بن مَعین در تضعیف (عبد الملک) آورده اند:

یحیی بن معین گفته: ضعیف است. وقتی از ابن معین دربارهٔی روایات عبدالملک از طریق پدرش پرسیده شد، گفت: همگی ضعیف‌اند.

می گویم:

أولًا: ابن معین جزو متشددین در جرح می باشد؛ ومنهج محدثین در متشددین قبول جرح به شرط بیان سبب می باشد.

ولازم است اینجا اشاره ای داشته باشم به کلام ذهبی که می گوید: نقاد متشدد اگر کسی را توثیق کردند پس (عضّ على قوله بناجذک) اما اگر کسی را تضعیف کردند پس ببین که کسی دیگر با او همراه شده یا خیر؛ واتفاقا اولین شخصی را که به عنوان مثال برای متشددین معرفی میکند (یحیی بن معین) می باشد.

شاید بگویید ابن حبان نیز او را تضعیف کرده؛ تحلیل کلام او را در نکات بعدی مفصل بیان خواهم کرد.

ثانیًا: سخن ابن أبی خیثمة در نقل قول ابن معین دو احتمال دارد:

احتمال اول: تضعیف سند (عبد الملک عن أبیه عن جده) است، همانطور که در تاریخ ابن أبی خیثمة آمده است: "سئل يحيى بن معين عن أحاديث عبد الملك بن الربيع بن سبرة، عن أبيه، عن جده؟ فقال: ضعاف"، واین به نظر بنده صحیح تر است، وشیخ آلبانی نیز به آن اشاره می کنند.

در این صورت در مقابل تضعیف یحیی بن معین گفته می شود که اینگونه نیست؛ بلکه با تتبعی که این حقیر در این سند داشتم حدیثی را ندیدم که با این سند روایت شده باشد مگر اینکه از طرق دیگر ویا از صحابه ی دیگری روایت شده است. وحدیث مورد بحثمان این سخن را ثابت می کند، چرا که این حدیث تنها از طریق (عبدالملک عن أبیه عن جده) نیست، واز طریق (عمرو بن شعیب عن أبیه عن جده) نیز وارد شده؛ واین برای اثبات اصل حدیث کافی است.

احتمال دوم: تضعیف یحیی برای (عبد الملک) همانگونه که ابن حبان وابن الجوزی وذهبی نقل می کنند.

در این صورت می گوییم که جرح یحیی بن معین یک جرح مجمل است ونیاز به تفسیر دارد؛ و باید سبب ضعف او بیان شود.

توجه: ترجمه ی نویسنده مقاله قول یحیی بن معین: "همگی ضعیفند"، اگر قصدشان روایاتشان می باشد ترجمه ای است صحیح، اما اگر قصد ایشان رواة سند (عبد الملك عن أبيه عن جده) باشد پس بدون شک مردود است، زیرا (جَد) او صحابی است، وابن معین درباره ی صحابی نمی گوید: ضعیف.

ثالثًا: تضعیف یک راوی یا یک سند، تضعیف آن حدیث نیست، بلکه یک سند ضعیف قابل تقویت وارتقا به (حسن لغیره) می باشد؛ که اقوال علما در باب متابعات و شواهد در کتب مصطلح حدیث بیانگر این موضوع می باشند.

رابعًا: این سؤال اساسی را باید مد نظر قرار داد که ائمه ی بزرگی همچون ذهبی که رسوخشان در علم جرح وتعدیل بلا منازع می باشد با وجود نقل قول یحیی بن معین؛ به صراحت او را (ثقه) یا حداقل (صدوق) می داند؛ وابن القطان به صراحت می گوید: (وليس هذا مني تمسكا في تضعيفه بعموم قول ابن معين)؛ آیا تحلیل وبررسی نویسنده ی محترم در این راوی از این علما بیشتر می باشد؟

إن شاء الله بیان تفصیل موقف علما از حدیث عبد الملك در نکات بعد خواهد آمد.

نکته ی سوم: تضعیف ابن حبان

ایشان گفتند: ابن حبان او را بسیار منکرالحدیث نامیده است.

می گویم:

اولاً: امام ذهبی می گوید: "هر کسی که نقاد حدیث در وصف او عبارت (منكر الحديث) را گفتند؛ معنایش آن نیست که همه ی روایات او منکر است".

ثانیًا: (منكر الحديث) در عرف بسیاری از محدثین –به خصوص از متقدمین- به این معناست که آن راوی در بسیاری از احادیثش متفرد شده است؛ به گونه ای که راوی دیگری با او مشارکتی نکرده است، و با اندک تأملی در دلالت این کلمه در خواهید یافت که این دلیلی برای حکم به تضعیف همه ی روایاتش نیست مگر با مقارنه ی روایات او با مرویات دیگر.

ثالثًا: ای کاش ایشان کلام ابن حبان را کامل نقل می کردند؛ زیرا ادامه ی کلام ابن حبان در حقیقت تفسیری است برای (منكر الحديث جدًا)؛ ایشان می گوید: (منكر الحديث جدًا؛ يروى عن أبيه ما لم يُتابَع عليه). یعنی (متابعه نشده

است) به عبارت دیگر یعنی اینکه احادیثی را (از پدر از جدش) روایت کرده که منفرد شده است وکسی دیگر آن را روایت نکرده است، در صورتیکه در این حدیث اینگونه نیست، و تفصیل موضوع به شرح زیر می باشد:

رابعًا: در علم مصطلح حدیث ما دو عبارت (متابعات) و(شواهد) را داریم، که متابعات به روایت راویِ دیگری از همان صحابی است؛ وشاهد روایت همان حدیث از صحابی دیگر؛ این تعریفِ معروف ومشهور این دو مصطلح می باشد اما در عرف برخی محدثین وبه خصوص متقدمین این دو عبارت به جای همدیگر نیز استفاده می شده اند: (متابعة) بر (شاهد) و (شاهد) بر (متابعة)، ابن حجر می گوید: "وقد تطلق المتابعة على الشاهد وبالعكس، والأمر فيه سهل".

بنابراین (لم یتابع علیه) در کلام ابن حبان یعنی اینکه کسی در روایت این حدیث با (عبد الملک) مشارکت نکرده است؛ در صورتیکه در حدیث مورد بحث ما چنین نیست؛ بلکه روایت (عمرو بن شعیب عن أبیه عن جده) تقویت کننده ی روایت عبد الملک می باشند، وحدیث عمرو بن العاص رضي الله عنهما گرچه در عرف متأخرین به عنوان شاهد شناخته می شود، اما همانطور که اشاره شد در نزد بسیاری از متقدمین این دو اصطلاح بر یکدیگر اطلاق می شده است.

و این منهج برای تقویت واعتبار منهجی است معروف بین محدثین، وبرای وضوح بیشتر می توانید به مقدمه ی صحیح ابن حبان مراجعه کنید، وببینید مثالی را که برای تقویت حدیث به هنگام تفرد راوی می زند چگونه است.

بنابراین تجریح ابن حبان در این حدیث از احادیث (عبد الملک) صدق نمی کند؛ چون تفرد ونکارتی صورت نگرفته است.

خامسًا: ابن حبان از متشددین در جرح می باشند؛ ویکی از نشانه های تشددشان این است که بیش از 40 راوی از رواة صحیحین را تضعیف کرده، واتفاقًا حکم ایشان برای (عبد الملک) نشان دهنده ی تشددشان می باشد؛ زیرا همانگونه که گذشت (عبد الملک) در هیچ یک از احادیثی که (عن أبیه عن جده) روایت کرده منفرد نیستند، بلکه احادیثی دیگر نیز به لفظ یا معنای آن وارد شده اند، که حدیث (عمرو بن شعیب) به تنهایی برای تقویت کافی است.

ولهذا –والله أعلم– شاید یکی از اسبابی که امام ذهبی کلام ابن حبان را در حق عبد الملک در هیچ یک از کتبی که ذکر شد نیاورده، همین باشد، با وجود اینکه کتاب المجروحین ابن حبان یکی از مصادر اوست.

نکته ی چهارم: کلام ابن القطان

ایشان گفتند: ابن قطان در «الوهم والإيهام» (۴/ ۱۳۸) گفته: شاید حدیثش حسن باشد. نیز گفته است: حتی اگر مسلم احادیثش را آورده باشد، قابل احتجاج نیست.

می گویم:

اولاً: ای کاش کلام ابن القطان را کامل می آوردند؛ ایشان بعد از نقل قول يحيى بن معين اینگونه می گوید: (وليس هذا مني تمسكا في تضعيفه بعموم قول ابن معين، الذي أبيت منه الآن، ولكنه تأنس فيمن لم تثبت عدالته، وإن كان مسلم قد أخرج لعبد الملك المذكور فغير محتج به، وعسى أن يكون الحديث حسنًا لا ضعيفًا). در این کلام ابن القطان تصریح می کند که کلام ابن معین نشانه ی تضعیفِ من بر حدیث نیست.

ثانیًا: در کلام ابن القطان کلمه ی (تأنس) آمده است؛ وبدون شک (استئناس) به یک امر تفاوت زیادی با (استدلال) به آن دارد. ومطمئنًا اگر ایشان کلام ابن معین را در معرض استدلال قرار می داد در تضعیف حدیث تردد نمی نمود.

ثالثًا: اما کلام ابن القطان: (وإن كان مسلم قد أخرج لعبد الملك المذكور فغير محتج به)، باید گفت که امام مسلم در اصول از او روایت نکرده، بلکه روایت او در متابعات می باشد؛ اما حتی رجال مسلم در متابعات نیز گرچه در درجه ی احادیث اصول نیستند اما نمی توان حکم به ترک روایاتشان داد؛ امام مسلم در مورد منهج خود در مقدمه ی صحیحشان می گوید: "فأما ما كان منها عن قوم هم عند أهل الحديث متهَمون، أو عند الأكثر منهم، فلسنا نتشاغل بتخريج حديثهم"، واین یعنی کسانی که در صحیح از آنان روایت کرده جزو این گروه نیستند.

رابعًا: ابن القطان نیز از علمای متشدد جرح وتعدیل می باشند؛ اما با وجود نقل قول ابن معین و با توجه به سخنان خودشان، می گوید: (وعسى أن يكون الحديث حسنًا لا ضعيفًا)؛ وبا تشددی که از ابن القطان سراغ داریم اگر عبدالملک در درجه ای بود که روایاتش قابل پذیرش یا تقویت نبود این حکم ایشان بر حدیث بعید جدًا بود.

خامسًا: امام ابن القطان در مقدمه کتابشان تصریح می کند که رواة (مختلف فيه) اگر جرحشان مفسَّر نباشد وعده ای او را توثیق کرده باشند، حدیثشان (حسن) می باشد مگر اینکه با قرائن ثابت شود که این راوی در این حدیث دچار اشتباه شده است.

این است منهج محدثین و علمایی که در شناخت علل احادیث متبحرند، و این دلالت بر عظمت منهج محدثین در حکم بر احادیث دارد.

نکته ی پنجم: خلاصه ی حکم (عبد الملک)

استاد بزرگوارمان پس از نقل کلام هر دو راوی می گوید:

در نتیجه: هر دو راوی با این توصیفات قابل اعتماد نیستند، و در چنین موضوعی نمی‌توان روایاتشان را معتبر دانست.

می گویم: بر اساس مطالب گذشته:

اولاً: انصاف و امانت علمی این را ایجاب می کند که برای توثیق یک راوی اقوال مجرحین ومعدلین را با هم بیاورید؛ نه اینکه اکتفا شود به اقوال کسانی که راوی را تضعیف کرده اند، واز موثقین سکوت شود.

ثانیًا: یحیی بن معین و ابن حبان (عبد الملک) را تضعیف کرده بودند که توجیه و تحلیل اقوالشان گذشت.

اما ابن الجوزی وذهبی فقط وفقط مجرد ناقل کلام ابن معین بودند وهمانگونه که گذشت ذهبی تصریح به توثیق ایشان نمودند. وابن القطان که با وجود اشاره به تضعیف (عبد الملک) تضعیف حدیث را رد کردند.

ثالثًا: همانگونه که اشاره شد (عبد الملک) از رواة صحیح مسلم در متابعات می باشند؛ ومتابعات صحیح مسلم گرچه درجه اش پایین تر از احادیث اصول می باشد؛ اما بدون شک در درجه ای نیستند که روایاتشان ساقط ومتروک شوند، وکلام امام مسلم را در نکات پیش نقل کردم.

رابعًا: علمایی که (عبد الملک) را توثیق نموده اند به ترتیب زیر می باشند: 1–امام عجلی (ت261هـ) –وابن حجر والخزرجی ودیگران به توثیق ایشان اکتفا نمودند– 2– امام ابن خلفون (ت636هـ) 3– امام ذهبی (ت748هـ): (ثقة) و مرة: (صدوق)، ومرة: (صدوق إن شاء الله) 4– الألبانی: "حسن الحدیث إذا لم یخالف".

اضافه بر این: سکوت امام بخاری، ایشان در التاریخ الکبیر (عبد الملک) را ذکر کرده، وهیچ جرحی را برایشان بیان نمی کند؛ وسکوت بخاری از جرح راوی نزد برخی از علما به منزلت توثیق ایشان است.

این قضیه را گرچه بنده شخصًا آن را نمی پذیرم، اما به خاطر استدلال عده ای از علما به آن، ذکر کردم.

نكته ي ششم: علمايي كه حديث عبد الملك را حسن يا صحيح دانسته اند.

نكته ي قابل تأمل براي بنده اين بود كه برادرمان وقتی به تصحيح حديث اشاره کردند با این عبارت بیان کردند: (و هر چند برخی محدثان همانند شیخ آلبانی و شیخ شعیب ارنؤوط آن‌ها را صحیح دانسته‌اند)؛ ومفهوم این عبارت یعنی عده زیادی از محدثین این حدیث را ضعیف دانسته اند؛ ولی حتی یکی از مضعِّفین حدیث را مثال نزدند.

با اندک تتبعی در مورد علمایی که حدیث مذکور را پذیرفته اند؛ می بینیم که این علما بر دو دسته اند، عده ای حدیث را صحیح وعده ای حدیث را حسن دانسته اند.

توجه: بنده به حدیث عمرو بن شعیب نپرداخته ام، وتصحیح یا تحسین علما فقط برای حدیث (عبد الملک) می باشد.

گروه اول (تصحیح کنندگان حدیث): 1- ابن الجارود (ت307هـ) 2- ابن خزیمة (ت311هـ) 3- ابو علی الطوسی (ت312هـ) 4- أبو عوانة الإسفرائینی (ت316هـ) 5- حاکم (ت405هـ) 6- امام ابن حزم (ت456هـ) 7- البیهقی (ت458هـ) 8- عبد الحق الأشبیلی (ت581هـ) 9- الذهبی (ت748هـ) 10- ابن الملقن (ت804هـ) 11- زین الدین العراقی (ت806هـ) 12- سیوطی 13- الألبانی (ت١٤٢٠هـ) ١٤- شعیب الأرنؤوط.

گروه دوم (تحسین کنندگان): 15- ترمذی (ت279هـ) 16- البغوی (ت516هـ) 17- امام ابن القطان الفاسی (ت628) 18- النووی (ت676هـ)

لازم به ذکر است که در نقل قول علما فقط به کسانی اکتفا کردم که نص بر تصحیح یا تحسین حدیث گذاشتند، اما کسانی که به اقوال دیگران اکتفا کرده وهیچ تعقیبی بر آن نداشته اند را نیاورده ام؛ همچنین کسانی را که این حدیث را برای استدلال آورده اند نیز از آن چشم پوشیدم، واز تصحیح معاصرین به جز شیخ آلبانی وشعیب کسان دیگری را نقل نکردم.

حالا دوباره این سؤال را مطرح می کنم که با وجود تضعیف ابن معین وابن حبان سبب تصحیح یا تحسین این علما چیست ؟؟؟

آیا نه این است که دلالت می دهد بر اینکه منهجیت علما در شناخت رواة و شناخت علل احادیث ونهایتًا حکم بر رواة واحادیث استوار بر منهجی دقیق می باشد، وبه مجرد ورود قولی در توثیق یا تجریح یک راوی حکم به ترک یا پذیرش روایت او نمی شود.

خلاصه حکم بر حدیث عبد الملک:

با توجه به توثیق علما برای عبد الملک، وتصحیح وتحسین احادیث ایشان، می توان گفت که حدیث عبد الملک حدیثی است حسن لذاته، و تضعیف یحیی بن معین و ابن حبان با توجه به مطالب گذشته تأثیری در روایت او ندارد، واگر حدیث عمرو بن شعیب ودیگر روایات را به عنوان شاهد بیاوریم حدیث به درجه (صحیح لغیره) ارتقا پیدا می کند؛ والله أعلم.

نکته هفتم: عبارات برادر بزرگوارمان در تفسیر (ضرب)

ایشان در مقاله شان سعی بر این دارند که زدن را بزرگ جلوه دهند، وبا تعبیراتی همچون (کتک کاری) و (کتک زدن) و (تنبیه بدنی) از آن یاد می کند.

به ایشان می گویم: برادر بزرگوار، شما إن شاء الله (واضربوهن) را در آیه ی (وَاللَّاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ) انکار نمی کنید؛ وبه خوبی میدانید که اقوال مفسرین وفقها در ضابطه ی (ضرب) آن هم به هنگام (نشوز زن) چیست.

فراتر از این، مطمئنًا حدیث (فَاضْرِبُوهُنَّ ضَرْبًا غَيْرَ مُبَرِّحٍ) را شنیدید ومی دانید که در چه مقامی ودر چه شرایطی رسول الله ﷺ ضرب را به (غیر مبرح بودن) مقید نموده است.

به نظر شما آیا معقول است که شریعتی که برای چنین حالاتی آن هم برای زن بالغ اینگونه قاعده وضابطه می گذارد؛ برای کودک ده ساله در حد تعبیر شما (کتک کاری و ...) روا دارد.

نکته هشتم (پایانی): وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ

این آیه در حقیقت باید سرلوحه ی کار هر پوینده ی راه علم باشد، چرا که معیار ومیزانی است بسیار دقیق در منهجیت طلب علم، زیرا: (إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا).

و گمان نمی رود امتی در 14 قرن به حدیثی استدلال واحکامی را بر آن بنا کنند، و ما با ادعای اجتهاد و عدم تقلید خط بطلان بر استدلالاتشان بکشیم. و اخیرا به استاد بزرگوارمان می گویم که حقیقتًا استدلالات شما به آیات قرآنی برای ضعیف نشان دادن حدیث یا برای مخالف نشان دادن حدیث با نص قرآن، هیچ صاحب عقلی را قانع نمی کند، ولهذا نیازی به رد و توجیه آن نمی بینم، و اکتفا می کنم به ردودی که دوستان دیگر در این قضیه نوشته اند.

و در آخر می گویم که علوم حدیث وعلم جرح و تعدیل قواعد وضوابط خاصی دارند، که نباید بازیچه دست هر کسی قرار گیرد، واکتفا می کنم به کلام امام مسلم رحمة الله علیه که می فرماید: "واعلم رحمك الله أن صناعة الحديث ومعرفة أسبابه من الصحيح والسقيم انما هي لأهل الحديث خاصة لأنهم الحفاظ لروايات الناس العارفين بها دون غيرهم".

وصلى الله على سيدنا محمد وعلى آله وصحبه أجمعين، والحمد لله رب العالمين.

متن مقاله ی برادر واستاد بزرگوارمان در تضعیف این حدیث:

بارها شنیده‌ایم که از زبان پیامبر- صلی الله علیه و آله وسلم - روایتی نقل می‌شود مبنی بر این‌که فرموده است: «کودکانتان را در هفت سالگی به نماز فرمان دهید، و در ده سالگی به خاطر بی‌نمازی ایشان را کتک بزنید»!
به راستی این روایت تا چه اندازه درست است؟
الف. سند و متن حدیث با الفاظ، طرق و اعتبارش نزد حدیث‌شناسان:
حَدَّثَنَا مُؤَمَّلُ بْنُ هِشَامٍ يَعْنِي الْيَشْكُرِيَّ، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ، عَنْ سَوَّارٍ أَبِي حَمْزَةَ - قَالَ أَبُو دَاوُدَ: وَهُوَ سَوَّارُ بْنُ دَاوُدَ أَبُو حَمْزَةَ الْمُزَنِيُّ الصَّيْرَفِيُّ - عَنْ عَمْرِو بْنِ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مُرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالصَّلَاةِ وَهُمْ أَبْنَاءُ سَبْعِ سِنِينَ، وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا، وَهُمْ أَبْنَاءُ عَشْرٍ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ». (سنن ابوداوود، حدیث۴۹۵).
آلبانی آن را حسن و صحیح دانسته است.
ترجمه‌ی روایت: (کودکانتان را در هفت سالگی به نماز فرمان دهید، و در ده سالگی به خاطر بی‌نمازی ایشان را کتک بزنید و می‌انشان در بستر خواب جدایی افکنید)!
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى يَعْنِي ابْنَ الطَّبَّاعِ، حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ عَبْدِالْمَلِكِ بْنِ الرَّبِيعِ بْنِ سَبْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مُرُوا الصَّبِيَّ بِالصَّلَاةِ إِذَا بَلَغَ سَبْعَ سِنِينَ، وَإِذَا بَلَغَ عَشْرَ سِنِينَ فَاضْرِبُوهُ عَلَيْهَا». (ابوداوود، ح: ۴۹۴). آلبانی: صحیح ارنؤوط: صحیح
ترجمه‌ی روایت: (هرگاه کودک به هفت سالگی رسید، او را به نماز فرمان دهید و چون به ده سالگی رسید، به خاطرش او را بزنید).
حَدَّثَنَا ابْنُ صَاعِدٍ، ناالْعَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدٍ، وثنا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ رُمَيْسٍ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ الدَّقِيقِيُّ، قَالَا: نايَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ، ناعَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ الرَّبِيعِ بْنِ سَبْرَةَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، رَفَعَهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «إِذَا بَلَغَ أَوْلَادُكُمْ سَبْعَ سِنِينَ فَفَرِّقُوا بَيْنَ فُرُشِهِمْ، فَإِذَا بَلَغُوا عَشْرَ سِنِينَ فَاضْرِبُوهُمْ عَلَى الصَّلَاةِ» (دارقطنی، ح: ۸۸۶).
(وقتی فرزندانتان هفت ساله شدند، بین بستر خوابشان جدایی اندازید، و هرگاه ده ساله شدند، ایشان را برای نماز بزنید).
حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مَخْلَدٍ، ناأَحْمَدُ بْنُ مَنْصُورٍ زَاجٌ، ناالنَّضْرُ بْنُ شُمَيْلٍ، أنا أَبُو حَمْزَةَ الصَّيْرَفِيُّ وَهُوَ سَوَّارُ بْنُ دَاوُدَ، ناعَمْرُو بْنُ شُعَيْبٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «مُرُوا صِبْيَانَكُمْ بِالصَّلَاةِ لِسَبْعٍ، وَاضْرِبُوهُمْ عَلَيْهَا لِعَشْرٍ، وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ فِي الْمَضَاجِعِ» (دارقطنی، ح: ۸۸۷).
(در هفت سالگی کودکانتان را به نماز فرمان دهید، و در ده سالگی به خاطرش، ایشان را بزنید. می‌انشان در بستر خواب جدایی افکنید).
آن‌گونه که مشاهده کردید، این روایات در کتاب‌های سنن ابوداوود و دارقطنی از طریق دو نفر به نام‌های عمرو بن شعیب بن محمد و عبدالملک بن ربیع بن سبره از رسول الله - صلی الله علیه وآله وسلم - روایت شده است. و هر چند برخی محدثان همانند شیخ آلبانی و شیخ شعیب ارنؤوط آن‌ها را صحیح دانسته‌اند، ولی ببینیم این راویان در کتب رجالی چگونه جرح و تعدیل شده‌اند؟
اعتبار راویان:
۱. عبدالملک بن ربیع بن سبره:
ذهبی در میزان الاعتدال گفته: ان شاءالله صدوق است. (۶۵۴/۲) وی همچنین او را در کتاب «دیوان الضعفاء والمتروکین» ذکر کرده است.
یحیی بن معین گفته: ضعیف است. وقتی از ابن معین درباره‌ی روایات عبدالملک از طریق پدرش پرسیده شد، گفت: همگی ضعیف‌اند. (میزان الاعتدال، ذهبی، ۶۵۵/۲).
ابن قطان در «الوهم والإیهام» (۴/ ۱۳۸) گفته: شاید حدیثش حسن باشد. نیز گفته است: حتی اگر مسلم احادیثش را آورده باشد، قابل احتجاج نیست. (میزان الاعتدال، ذهبی، ۶۵۵/۲).
ابن حبان او را بسیار منکرالحدیث نامیده است. ابن الجوزی در «الضعفاء» ذکرش کرده است. (تهذیب الکمال فی أسماء الرجال، مزی، ۳۰۵/۱ و ۳۰۶).
۲. عمرو بن شعیب بن محمد بن عبدالله بن عمرو بن العاص السهمی از تابعین کوچک است که درباره‌ی شخصیت‌اش اختلاف است. بیشتر او را از نظر شخصی «صدوق» می‌نامند. هر چند احادیثش را از طریق غیر پدر و جدش قوی دانسته‌اند. ابن معین گفته: هرگاه عمرو از پدرش و از جدش سخنی گوید، حدیث نیست، بلکه کتاب و نوشته‌ای است. (طبقات المدلسین، ابن حجر، ۳۵/۱).

ابوداوود: حجت نیست. ابن حجر: صدوق است. (رواة التهذیبین، ۵۰۵۰).
شعیب بن محمد: ابن حجر: صدوق است. ذهبی: صدوق است. (همان، ۲۸۰۶).
در نتیجه: هر دو راوی با این توصیفات قابل اعتماد نیستند، و در چنین موضوعی نمی‌توان روایاتشان را معتبر دانست.
اما ببینیم فرمان خانواده به نماز در قرآن چگونه مطرح شده است:
ب. آیات مربوط به این روایات:
«وَأْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا لَا نَسْأَلُکَ رِزْقًا نَحْنُ نَرْزُقُکَ وَالْعَاقِبَةُ لِلتَّقْوَى». طه/۱۳۲
(خانواده‌ات را به نماز فرمان بده و بر آن شکیبایی کن، از تو رزقی را نمی‌پرسیم؛ ما تو را روزی می‌دهیم. و پایان از آن پارسایی است).
«يَابُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَکَ إِنَّ ذَلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ». لقمان/۱۷
(پسر جان، نماز را برپای دار و به پسندیده فرمان بده و از ناپسند باز دار و بر آن‌چه به تو رسیده است، شکیبایی کن. به یقین این نشانه‌ی استواری کارهاست).
«وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا. وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا». مریم/۵۴ و ۵۵
(در کتاب، اسماعیل را به یاد آور، به یقین او راست‌وعده و رسول و نبی بود. خاندانش را به نماز و زکات فرمان می‌داد و نزد خدایش بسی خشنود بود).
«وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ». بقره/۴۵
(با صبر و نماز یاری بجویید و آن جز بر فروتنان بسی بزرگ است).
ج. بررسی و تطبیق با آیات:
آن‌چه در این آیات بر آن صحه گذاشته شده، فرمان دادن به خانواده جهت برگزاری نماز است و هیچ اشاره‌ای به کتک‌کاری آنان در صورت عدم اقامه‌ی نماز نشده است. در عین حال که فرمان دادن به خانواده بسی فراتر از فرمان دادن به کودکان است و معنای آن گسترش بیشتری دارد و غیر کودکان را نیز دربرمی‌گیرد. به راستی چرا کودکی که هنوز به سن بلوغ نرسیده است، باید در برابر امری که بر او واجب نشده، کتک بخورد؟
البته با توجه به اشکالاتی که برخی از محدثان به راویان این احادیث گرفته‌اند، روشن است که این روایات قابل احتجاج نیست و ناسازگاری آن با آیات بر همگان مشخص می‌باشد.
جالب است در اکثر این آیات در کنار امر به نماز، به رعایت صبر نیز فرمان داده شده است. یعنی باید در این راستا آستانه‌ی بردباری، تحمل و مدارا را بالا برد و دست به خشونت نزد.